

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

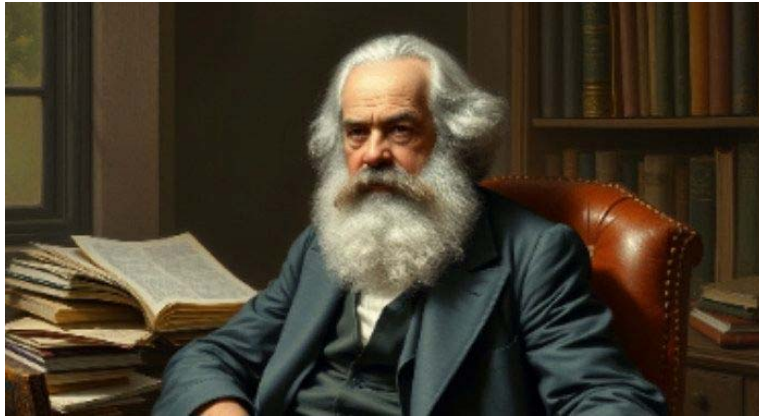
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منتشر شده در گرانما ارگان مرکزی حزب کمونیست کوبا
نویسنده: ارنستو استوز رامز
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: عثمان حیدری
۱۷ مارچ ۲۰۲۵

بیا از مارکس نترسیم



بدون مقدمه چینی زیاد، به تز اصلی که بورژواها اینقدر از آن در مارکسیسم می ترسند بپردازیم: مارکس استثمار را عینی می کند، آن را از حوزه ذهنی یا ارزشی بیرون می آورد. تصاحب ارزش اضافی، معیار (کمی) استثمار است.

بدون مقدمه چینی زیاد، به تز اصلی که بورژواها اینقدر از آن در مارکسیسم می ترسند بپردازیم: مارکس استثمار را عینی می کند، آن را از حوزه ذهنی یا ارزشی بیرون می آورد. تصاحب ارزش اضافی، معیار (کمی) استثمار است. دیگر بحث بر سر این نیست که یک فرد یا گروهی از افراد فکر می کنند استثمار می شوند یا نه. استثمار یک واقعیت عینی است که بر حسب ارزش اضافی سنجیده می شود.

افرادی هستند که در پست فطرت بودن خوشبختی را می یابند، اما فراتر از حقارت فردی، از مارکس فراگرفته ایم که دلیل نهائی چنین رفتاری در هر فرد پنهان نیست، بلکه در سازماندهی جامعه ای است که تنها راه بازتولید خود را در این می یابد که از یک طرف در آن کسانی باشند که وسایل تولید را در اختیار دارند، و از طرف دیگر، کسانی که با نداشتن آنها، تنها می توانند توانائی کار خود را بفروشند.

ماده جدیدی که سرمایه داری به استثماری هزار ساله وارد کرد، زدودن عرفان از این واقعیت و تقلیل آن در تمام بی رحمی اش به یک معامله اقتصادی بود. دیگر استثمارگران به دلیل داشتن خونی با رنگ متفاوت از کسی که کار

می‌کند، استنمارگر نیستند. دیگر استنمارگر به دلیل این که توسط مشیت الهی برای این سرنوشت مسح شده است، استنمارگر نیست، و دیگران، برای سرنوشت محتوم خود محروم نیستند.

با حذف هر روایتی خارج از حوزه اقتصاد، بین استنمارگر و استنمارشونده، یک معامله اقتصادی بدون هیچ زرق و برقی انجام می‌شود، یک معامله نامتقارن که با خشونت نمادین و فزیک ملاموس و وحشیانه انجام می‌شود. این تحلیلی بود که پیرمرد ارائه کرد و دلیلی که اینقدر از او می‌ترسیدند. مارکس، همانطور که ایدئولوگ‌های بورژوا می‌خواهند ما را متقاعد کنند، نفرت طبقاتی را تبلیغ نکرد، او کشف کرد که مبارزه طبقاتی متخاصم، موتور محرکه تاریخ بوده است. جزم‌اندیشان با تأسف ادعا می‌کنند که مارکس برای ما توضیح نداد سوسیالیسم چگونه باید باشد، و با گنجی نگاه می‌کنند، مانند فرزندی یتیم که آخرین آموزه پدر را از دست داده است. بیچاره پیرمرد، چه مسؤلیت سنگینی بر دوشش می‌گذارند: «دنیا را بر دوش خود حمل نکنید». و با اشاره به وجود، برخی از شاکیان مرا به یاد کسانی می‌اندازند که وقتی به هر رویداد موسیقی که بعد از دهه ۶۰ رخ داده است اشاره می‌کنید، می‌گویند که بیتلز آن را اختراع کرده است. انگار همه چیز انسانی و الهی در اثر یک انسان (یا یک گروه، در این مورد) جای می‌گیرد. غیرممکن است، نه در یک نفر و نه در همه.

بیانید به پیرمرد اعتبار عظیمش را اعطاء کنیم و بپذیریم که ما خیلی بزرگ شده‌ایم که مانند گوسفندی که وقتی متوجه غیبت والدینش می‌شود، زاری می‌کند، رفتار کنیم. همچنین اعتراف کنیم که سوسیالیسم با کفش ورزشی ساخته نمی‌شود، و اگر تحقق خاصی که از آن دفاع می‌شود، در بازتولید دنیای مادی جامعه کارآمدتر نباشد، هرگز نمی‌تواند جایگزین سیستمی شود که قصد دفن آن را دارد، و دیر یا زود شکست خواهد خورد، مهم نیست که چقدر به دنبال شروانی باشیم که بحق تقصیر را به گردن آنها بیندازیم.

و این ایده آخر را از دست ندهیم: اغلب اوقات، فوریت، ستراتیژی را خفه می‌کند. ما همیشه، حتی در سخت‌ترین شرایط، باید به ستراتیژی فضا بدهیم، زیرا دیر یا زود فقدان آن به ما می‌رسد و تاوانش را پس می‌دهیم. و این روشی که تاوانش را پس می‌دهیم، به شکل یک فوریت جدید خواهد بود که هر چقدر هم که تلاش کنیم، راه حلی برای آن نخواهیم داشت. ما مانند شیاد لازاریو ده ترمز خواهیم شد، که برای داشتن راه‌های حل برای نیازهای فوری که به او امکان زنده ماندن می‌دهد، زرنگ است، اما در همین تمرین مداوم شیادی، به عنوان شکلی فوری از بقاء، ناتوانی او در خروج از فقر نهفته است، و بنابراین تمام عمر خود را در حالت (نیمه) درماندگی زندگی می‌کند، وضعیتی غیرقابل عبور که او را در روزمرگی رفتن از یک فوریت به فوریت دیگر خفه می‌کند. شاید این چیزی نباشد که برخی می‌خواهند بشنوند، در همسویی کامل با تفکر اجماع‌شده به عنوان صحیح. و اینطور نیست که درست نباشد، مشکل، همانطور که مارکس برای ما توضیح داد، این است که به اندازه کافی درست نیست، «بیشتر بین آسمان و زمین است تا در تئوری‌های تو، هوراسیو»، مارکس، یعنی شکسپیر، در صدای هملت می‌گفت.

این یعنی، ما مثل لازاریو، برای حل مشکلات فوری خود، به ترفندها و راه‌های حل موقتی متوسل می‌شویم. لازاریو، برای زنده ماندن، دائماً در حال فریب و حيله است. اما همین کار، او را در یک تله روزمرگی گرفتار می‌کند. او آنقدر درگیر حل مسائل فوری می‌شود که فرصتی برای پرداختن به ریشه‌های اصلی مشکلات خود پیدا نمی‌کند. در نتیجه، همیشه در حالت نیمه‌درماندگی زندگی می‌کند و از یک بحران به بحران دیگر می‌رود، بدون اینکه بتواند از این چرخه خارج شود.

شاید این حرف‌ها، خلاف باورهای رایج و پذیرفته‌شده جامعه باشد. اما واقعیت این است که این باورها، لزوماً کامل و جامع نیستند. همانطور که مارکس می‌گوید، «بیشتر بین آسمان و زمین است تا در تئوری‌های تو». یعنی، این باورها بیشتر به ظواهر توجه می‌کنند و از درک عمیق‌تر واقعیت‌ها غافل هستند.

* (لازاریو ده ترمز: این شخصیت داستانی، نمادی از فردی است که برای بقاء، به ترفندها و حیل‌های کوچک متوسل می‌شود. او درگیر حل مسائل فوری و روزمره خود است، بدون این که به ریشه‌های اصلی مشکلات خود پردازد. * تشبیه به ما: نویسنده ما را به این شخصیت تشبیه می‌کند تا نشان دهد که گاهی اوقات، ما نیز درگیر حل مسائل فوری و سطحی می‌شویم و از پرداختن به مسائل عمیق‌تر و ریشه‌ئی‌تر غافل می‌شویم. * تله بقاء: لازاریو در تله بقاء گرفتار است. او آنقدر درگیر حل مسائل فوری است که فرصتی برای خروج از فقر و بهبود شرایط زندگی خود پیدا نمی‌کند. این وضعیت، او را در یک دور باطل نگه می‌دارد. * روزمرگی خفه‌کننده: زندگی لازاریو به یک روزمرگی خفه‌کننده تبدیل می‌شود. او از یک بحران به بحران دیگر می‌رود، بدون این که فرصتی برای رهایی از این چرخه پیدا کند.

نقد تفکر اجماع‌شده:

* تفکر اجماع‌شده: منظور از این عبارت، باورها و ایده‌هایی است که در یک جامعه یا گروه، به عنوان حقیقت پذیرفته می‌شوند. * نقد نویسنده: نویسنده معتقد است که این تفکرات اجماع‌شده، لزوماً کامل و جامع نیستند. او به نقل از مارکس، می‌گوید که این تفکرات «بیشتر بین آسمان و زمین است تا در تئوری‌های تو». * نقل قول مارکس: این نقل قول، از نمایشنامه هملت اثر شکسپیر گرفته شده است. مارکس با استفاده از این نقل قول، می‌خواهد بگوید که تفکرات اجماع‌شده، بیشتر به ظواهر توجه می‌کنند و از درک عمیق‌تر واقعیت‌ها غافل هستند. * هدف نویسنده: نویسنده با این نقد، می‌خواهد ما را به تفکر انتقادی و پرسشگری دعوت کند. او می‌خواهد که ما از پذیرش بی‌چون و چرای باورهای رایج خودداری کنیم و به دنبال درک عمیق‌تر واقعیت‌ها باشیم. نویسنده با استفاده از تشبیه به لازاریو ده ترمز، به ما هشدار می‌دهد که درگیر حل مسائل فوری و سطحی نشویم و از پرداختن به مسائل عمیق‌تر و ریشه‌ئی‌تر غافل نشویم. او همچنین با نقد تفکر اجماع‌شده، ما را به تفکر انتقادی و پرسشگری دعوت می‌کند.

مترجم:

این ایده‌ها را در ذهن داشته باشیم، امروز که ۱۴۲ سال از مرگ پیرمرد می‌گذرد، و آگاهانه مارکسیست بودن را، بهترین تمرین برای میراث او قرار دهیم.

۱۶ مارچ ۲۰۲۵